



تأملی در
پرخیز جنبه های بنیادین رابطه
فرهنگ و هنر

دکتر حکمت اله ملاصالحی

مطالبی که از نظر خواننده گرامی می‌گذرد، درآمدی است کوتاه، فشرده و مختصر پیرامون برخی جنبه‌های بنیادین رابطه فرهنگ و هنر. به لحاظ تاریخی، فرهنگ، پدیده‌ای است هزار چهره و تو بر تو. هنر نیز چنین است. اصولاً تاریخ آدمی تاریخ فرهنگ‌ها و هنرهاست. تاریخ یک فرهنگ و هنر خاصی نیست. فرهنگ‌ها آثباته سنت‌ها، حکمت‌ها، بصیرت‌ها و زیستگاه مدنیت و معنویت و رستنگاه ذوق‌ها و ذائقه‌ها و فکرها و خرده‌ها و تجلیگاه تجربیات مردمان از هستی و حیات و وضع وجودی آدمی یا اساساً هر پدیده و واقعتی و رویدادی هستند. عالم هنر نیز عالم سبک‌ها و سنت‌ها، ریخت‌ها و ساخت‌ها، صورت‌ها و معناها، نمادها و نشانه‌ها و عرصه فراخ تجربه کثرت ذائقه‌ها و تلون ذوق‌ها و تنوع اندیشه‌هاست. نسبت‌ها و قرابت‌ها، معاشرت‌ها و مراودت‌های دیرینه و دیرپای بین فرهنگ و هنر و تأثیری که در فرآیند تاریخ و در هر دوره و مرحله‌ای از تجربه و حیات تاریخی بشر، این بر آن نهاده و آن از این پذیرفته برای اندیشمندان و عالمان دوره جدید موضوعی بسیار سؤال‌خیز، بحث‌انگیز و مناقشه‌افکن بوده است. اکنون کوهی از متن و منبع و تلی از وصف‌ها و تعریف‌های علمی و فلسفی، کلاسیک و مدرن، ذوقی و عرفی، ارزشی و اخلاقی، لغوی و ادبی (فیلولوژیک) پیرامون فرهنگ و هنر، این‌که به حقیقت این، چه هست و آن، چه نیست؛ یا آن‌که این چه خصصت‌هایی داشته و آن یک بر چه صفت‌هایی متصف و شهره است؛ در نقد و تحلیل و داوری و معرفی هر کدام، در اختیار ما است که در گذشته با چنین حجمی سابقه نداشته است.

هدف و مقصد این قلم در بحثی که پیش روست، فراهم آوردن و گرد کردن فهرستی از تقریرها و تعبیرهای له و علیه و طراحی و ترسیم و ارائه جدولی از این یا آن تعریف موافق و مخالف یا روایت و حکایت این یا آن نظر و منظر و مدخل و مشرب مطرح و پیش‌نهادشده در نقد و تحلیل هنر و فرهنگ و رویکردهای باستان‌شناسانه به رابطه این با آن نیست. مشرب‌های تاریخی و رویکردهای آرکئولوژیک (باستان‌شناختی) علی‌رغم اهمیت بسیار و نقش مؤثری که در شناخت ما از معماری بیرونی

فرهنگ‌ها و سابقه و پیشینه فرهنگی هنرها می‌توانند داشته باشند، لکن ورود به منطقه‌ها و لایه‌های کهن‌تر تاریخی و گشودن و گسترده‌گی مباحث و مناظر باستان‌شناسی و دامن‌زدن به نقدها و نظرگاه‌های ضد و نقیض باستان‌شناسان کاری است حجیم و پرهزینه و عمرخوار و بیرون از حیطه بحث‌های کوتاه و منقطع ما. متفکران عهد باستان و عالمان رشته‌ها و دانش‌های مختلف در دوره جدید، هر کدام به طریقی و از منظری مدعی شناخت و فهم «مقوله» فرهنگ و هنر بوده‌اند. آن‌ها طی دهه‌های اخیر تمایل داشته‌اند پرده از ابعاد روابط بنیادین و وجوه اشتراک و خویشاوندی‌های عمیق و درونی‌تر بین فرهنگ و هنر یا اصولاً فرهنگ‌ها و هنرها برگینند.

اقشار متوسط اجتماعی و مردم عادی فارغ از مباحث نظری و مناقشه‌های فکری محافل فلسفی و حوزه‌های علمی در زیستگاه فرهنگی خود زیسته و در فضای آن تنفس کرده و به فرهنگ و هنر خود نیز سخت دل‌بستگی داشته و حساس بوده‌اند. به همین تاریخ، زبان و ادب ایران عهد اسلامی که رجوع می‌کنیم، با حجم کثیری از متن و منبع در ستایش فرهنگ و هنر مواجه می‌شویم که مبین علاقه و احترام خاص و عام نسبت به فرهنگ و هنر می‌باشد. مردم اغلب اهل فرهنگ و هنر را ستایش کرده و عزیز و گرامی داشته‌اند. بی‌هنران را نیز مورد مذمت و ملامت قرار داده‌اند.

سنت معنوی و شعر و ادب فارسی گاه منزلت و مرتبت هنر را از گوهر و دانش و تقوا ستوده و ارژمندتر داشته و آن را بر مسند و مقامی والاتر نشانده است.

بشنوید:

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافرست
زاهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش^۱

یا:

گر در سرت هوای وصال است حافظا
باید که خاک درگه اهل هنر شوی^۲

شعر و ادب پارسی گرانبار از تعبیرهای بلند و تقدیرهای پرمایه و تمثیل‌های پرمعنای حکیمانه و هنرمندانه بسیار است در وصف منزلت و مکرمت هنر و

هر طرح پرسش از فرهنگ، خود نوعی فعالیت و کنشی است فرهنگی و برآمده از زیستگاه و مواضع فرهنگی ما

فرهنگ. به لحاظ مفهومی نیز واژه فرهنگ از فره و فروغ ایزدی سر برمی‌کشد و می‌تابد و هنر معنای ارحمندی رادمردی و نیک انسان بودن را بر شانه گرفته است.

در جوامع سنتی گذشته آن‌سان که در دوره جدید، بین هنر و فرهنگ و آیین شکاف و فاصله و فراق وجود نداشت. فرهنگ، رسم و روش و کنش و منشی آیینی داشت. هنر نیز فارغ از فرهنگ و آیین راه نمی‌سپرد. با آیین و کنش‌ها و باورها و منظرهای آیینی در می‌پیچید. از ذخایر و آداب و سلوک معنوی آن بهره می‌جست و خود را غنا می‌بخشید. به دیگر سخن، فرهنگ از ریشه و بنیاد آهنگی آیینی داشت و هنر و هنرمندانی و منش و کنش آفرینندگی آدمی نیز مرجعیت و مشروعیت خود را در آیین و تجربه و حیات آیینی می‌یافت. مفهوم لاتینی «کالچر» (Culture) که از ریشه واژه «کالت» (Cult) یعنی آیین و کشتن و پروردن برگرفته شده، مؤید همین نظر و مصداق چنین واقعیتی است. فرهنگ‌ها با سطوح و مراتب متعالی‌تر وجود ربط وثیق داشتند. هنرها نیز مشحون از رمزا و تمثیل‌های قدسی و پرمایه و معنا از تجربیات باطنی و نهان‌تر فرهنگ‌ها، از هستی، حیات یا سطوح و مراتب متعالی‌تر وجود بودند. هنر و هنرمندانی و کنش و منش آفرینندگی شأنی ارحمندتر و قلمرویی فراخ‌تر و ریشه‌ها و بنیان‌هایی ژرف‌تر از خلق آثار هنری برای موزه‌ها و نگارخانه‌ها داشت. آفرینندگی و هنرمندانی و حیات هنرمندانه تنها محدود به قشر هنرمندان نمی‌شد. همه سطوح و مراتب فرهنگ و زندگی را فرا می‌پوشاند. فرهنگ‌ها و هنرها و آیین‌ها و رفتارها و تجربیات آیینی آدمیان از لایه‌ها و زیرلایه‌های باطنی و معنوی‌تر سنت‌ها و باورها، ذوق‌ها و ذائقه‌ها، ذکر و خاطره‌ها، فکرها و خرده‌ها آفتاب می‌گشودند و سر بر می‌کشیدند و می‌تابیدند و می‌درخشیدند.

دوره جدید، تجربه عالم و آدم و فرهنگ و هنر دیگری است. بشر مدرن یا حتی معاصر از آن سابقه‌ها و سنت‌ها و موارث فرهنگ‌ها و هنرهای بنده و آداب

معنوی و سلوک‌های باطنی و جذوه‌های روحی به هم تنیده فرهنگ و هنر و آیین هجرت کرده و فاصله بسیار گرفته است. پدیده موزه^۳ و رویکردهای آرکئولوژیک به جسم و جسد میراث فرهنگ‌ها و سنت‌ها و مدنیت‌ها و معنویت‌ها مصداق چنین شرایط و اوضاعی است. این هجرت و وداع و فراق تاریخی و معنوی بی‌تأثیر بر فراهم‌تر شدن شرایط و مستعدتر شدن زمینه برای طرح پرسش‌ها و به کار افتادن بوته نقدها و ملتهب‌تر شدن کوره تحلیل‌ها و داغ‌تر شدن تنور مناقشه‌ها بر سر فرهنگ و هنر و آیین و تقسیم آثار و اجساد و اجسام میراث فرهنگ‌ها و هنرها و سنت‌ها این‌که به راستی این، چه هست و آن، چه نیست و معماری این یک بر چه زمینه و شالوده‌ای نهاده شده و از چه مواد و مصالحی بنیاد پذیرفته و آن یک از چه خصلت و صفتی برخوردار است، بی‌تأثیر نبوده است.

وقتی از فرهنگ سخن می‌گوییم، به این معنا نیست که تصور کنیم فرهنگ در یک سو قرار گرفته و انسان در سوی دیگر. فرهنگ، زیستگاه آدمی است در تجربه و ظهور و حضور تاریخی‌اش. هستی ما در آن سکنانگزیده و در سنت و میراث آن نفس زندگی می‌کشد. انسان وجودی است فرهنگی. فرهنگ نیز سرشتی انسانی دارد. فرهنگ، میراث مشترک انسان بودن ما است. هنر نیز چنین است. فرهنگ و هنر همواره مقوله‌ای بنیادی، اصیل و فزاینده و همه بحث‌های نظری و مناقشه‌های فلسفی و مشاهدات و مطالعات علمی متفکران عهد باستان و دوره جدید بوده است. فرهنگ و هنر مقوله‌ای عمیق و ریشه‌دارتر از رابطه سوسوبژکتیو و ابژه به معنای مدرن آن است. معماری موجودیت آن به مراتب هزار تو و پیچیده و عبورناپذیرتر از بحث‌ها و مناقشه‌های نظری ما است.

هر مدخل و منظر و مشرب فکری و فلسفی که در نقد و تحلیل و شناخت ساختار درونی و فهم معماری موجودیت این یا آن فرهنگ و هنر به طور اخص و مقوله فرهنگ و هنر به طریق اولی شده و گسترده و مطرح کرده و بنیان نهاده‌ایم، خود نوعی فعالیت فرهنگی بوده و در بطن سنت‌های فکری و موارث فرهنگی و کنش‌ها و فعالیت‌های فرهنگی ما تحقق پذیرفته است. به بیان ساده و واضح‌تر، هر طرح پرسش از فرهنگ، خود نوعی فعالیت و کنشی است فرهنگی و برآمده از زیستگاه و مواضع فرهنگی ما. شالوده و بنیان‌های فرهنگی حتی انتزاعی‌ترین دانش‌ها و نظام‌های معرفتی واقعیتی است غیرقابل انکار، مسئله اساسی که در این جا مطرح می‌شود، این است که چگونه فرهنگ می‌تواند خود موضوع نقد و تحلیل خود واقع شود. به بیان عامیانه چشم که نمی‌تواند خود را بنگرد. البته چنین امری با همه پیچیدگی‌ها و دشواری‌هایش امکان‌پذیر هست، لکن در آیین و منظر

وقتی از فرهنگ سخن می‌گوییم

به این معنا نیست که تصور کنیم فرهنگ در یک سو قرار گرفته و انسان در سوی دیگر. فرهنگ، زیستگاه آدمی است در تجربه و ظهور و حضور تاریخی

مهمی را از شیوه‌های اقتصاد و معیشت و تغذیه و نوع مهارت و فن‌آوری مردمان پیش از تاریخ از گوشه و کنار جهان گردآوری کرده و طرح و تصویری از لایه‌های کهن‌تر فرآیند شکل و تکون فرهنگ‌ها و رشد و رکود و قبض و بسط اقتصادی و معیشتی و جمعیتی جوامع منقرض گذشته ارائه دهند، لکن واقعیت این است که فرهنگ و حضور فرهنگی و تاریخی و مدنی آدمی در جهان تنها به الگوی اقتصاد و معیشت و تغذیه و خور و خواب و چریدن و خرامیدن در مزرعه طبیعت و بیشه‌زارهای محیط محدود نمی‌شود. رفتارها و کنش‌ها و تجربه‌های آیینی و ذائقه‌های هنری و ذوق زیباشناختی فرهنگ‌ها نیز بسیار تو بر تو، هزار لایه و معنادارتر از انگیزه‌های معیشتی آدمیان بوده است. فرو کاستن چیزی که سرشت و بنیادی متعالی داشته و کیفیت و معنا و حقیقت هستی و حیات آدمی در آن خود را باز نموده و آشکار کرده است، مغالطه‌ای است عظیم.

تصور می‌کنم آن‌چه مقدمتاً گفته شد، زمینه را به اندازه کافی جهت طرح مسئله فراهم آورده است. عناوین جنبه‌های بنیادین نسبت فرهنگ و هنر که در نوشتار حاضر کوتاه و مختصر مورد بحث قرار گرفته چنین است:

- ۱- وحدت ارگانیک و بنیادین «تاریخ بشر».
- ۲- قوه و قابلیت «پوستیک» (Poetic) یا سرشت آفریننده، مولد، سازنده، فرآورنده و پرورنده فرهنگ و هنر.
- ۳- امر کیفی در فرهنگ و هنر.

وحدت ارگانیک و بنیادین تاریخ بشر

تاریخ آدمی گران‌بار از تجربه چرخش‌ها، رانش‌ها، جنبش‌ها، خیزش‌ها و گسل‌های فرهنگی، فکری، اعتقادی و معرفتی بسیار در سطوح مختلف بوده است. همین تحولات و چرخش‌های عمیق دوره‌ای و رانش‌های مرزی در فرآیند تجربه، حضور و تقدیر تاریخی بشر ذهن متفکران دوره جدید را متوجه تأسیس مشرب‌های جدید تاریخی و فلسفی در تبیین رویدادهای تاریخی و تفسیر و

چشمی دیگر. فرهنگ و هنر را هنگامی می‌توان در بوتۀ نقد و تحلیل و غربال‌دوری نهاد که بحث فرهنگ‌ها و هنرها را به میان کشید و دامن زد. همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، تاریخ آدمی، تاریخ فرهنگ‌ها و هنرهاست. چنین رنگارنگی، تکثر و تنوع سنت‌ها و فرهنگ‌ها و میراث‌ها و هنرها، وحدت بنیادین میراث مشترک فرهنگی و هنری آدمی را مخدوش نمی‌کند. در ادامه همین گفتار پیرامون میراث مشترک و وحدت بنیادین سخن خواهیم گفت.

کشف پیش از تاریخ در دوره جدید و مناظری را که باستان‌شناسان از دوره‌ها و لایه‌ها و مراحل و فرآیندهای کهن و ابتدایی‌تر فرهنگ‌ها و سنت‌ها و جامعه‌ها و جمعیت‌های منقرض و مفقود و مدفون گذشته گشوده و نقدها و تحلیل‌ها و داورری‌های شکننده و لغزان و تحویلی و کمیت‌زده باستان‌شناسی از انسان و تاریخ و فرهنگ و جامعه و سبک و سنت و هنر و مدنیت و معنویت و آیین و موازیت گذشته مسئله را سخت پیچیده و دشوارتر کرده است. همه عصر فرهنگ و مدنیت و تاریخ مکتوب آدمی در قیاس با مراحل طولانی‌تر پیش از تاریخ^۴ که کلنگ باستان‌شناسی تا پیش از دو و نیم میلیون سال آن را به عقب رانده و کشانده به لحاظ زمانی، طرفه‌العینی بیش نبوده است. همه بحث‌ها و مناقشه‌های محافل فلسفی و مشاهدات و مطالعات حوزه‌ها و رشته‌های علمی پیرامون تاریخ و فرهنگ و هنر و سنت و فلسفه این و ماهیت و معنای آن معطوف به همین طرفه‌العین زمان و دوره تاریخی بوده است. همین مسئله کافی است تا متقاعد شویم در تاریخستان و پیچ‌لاخ‌های ناپیدا و لایه‌های مخدوش شمار کثیری از سنت‌ها، فرهنگ‌ها، جامعه‌ها، ذوق‌ها، ذائقه‌ها، ادراک و اندیشه‌ها و رفتارهای مفقود و مدفون و از کف‌رفته گذشته و پیشینه و سابقه فرهنگی آدمی می‌باید با عصای احتیاط حرکت کرد و از دهلیزهای تیره و ژرف و ورطه‌های عبورناپذیر غفلت نورزید. باستان‌شناسان در دو سده اخیر موفق شده‌اند اطلاعات

هنرها در فرهنگ‌ها بالیده‌اند و فرهنگ‌ها به هنرها. یک جامعه هر اندازه فرهنگی تر زیسته، هنرمندانه تر آفریده

تقریر و فهم تاریخ و فلسفه^۵ آن کرده است.

این‌که تاریخ و تجربه تاریخی بشر، تجربه رانش‌های فرهنگی و گسل‌های تاریخی بسیار بوده است، تردید نیست. لکن تاریخ تنها عرصه و میدان فراخ تجربه رانش‌ها و چرخش‌ها و گسست‌ها و تحولات دوره‌ای و مرزی نیست. تاریخ استمرار و تداوم سنت‌ها و تواتر و توالی تجربه‌ها و داد و ستد فکرها و باورها و ذوق‌ها و تعاقب نسل به نسل میراث‌ها نیز هست. رانش‌ها و گسل‌ها و تحولات تاریخی در قیاس با رانش‌ها و گسل‌های طبیعی این خصلت را دارند که مطلق به وقوع نمی‌پیوندند. قوه و قابلیت تداوم و استمرار در نطفه و هسته موجودیت آن‌ها نهفته است. اگر جز این می‌بود، تاریخ آدمی پایان می‌گرفت و برای همیشه تعطیل می‌شد. تنوع، تلون و کثرت سنت‌ها و فرهنگ‌ها یا رنگارنگی ذوق‌ها و ذائقه‌ها نیز وحدت ارگانیک، انسجام و یک‌پارچگی بنیادین تاریخ آدمی را مخدوش نکرده است. بین دیرینه، ساده و بدوی‌ترین فرآورده‌های فرهنگی بشر پیش از تاریخ و ظریف و پیچیده و حساس‌ترین ساخته‌ها و فرآورده‌های ذهن و اندیشه بشر دوره جدید چنان خویشاوندی استوار، نسبت و قرابت ذاتی و بنیادین وجود دارد که تحویل‌پذیر به کنش‌ها و کردارهای عزیزی انواع طبیعی نیست. همین‌طور بین ابتدایی، ساده، شکننده و آسیب‌پذیرترین حصار و سقفی که بشر پیش از تاریخ از ماده خام در مواجهه با پدیده‌ها و رویدادهای مخرب طبیعی بنا و بنیان نهاد و در آن پناه گرفت و سکنای گزید و برج‌های بتونی و فلزی به آسمان افراشته بشر روزگار ما می‌توان نسبت و تجربه میراث مشترک و وحدت ارگانیک تاریخ و فرهنگ آدمی را پی گرفت و کاوید و یافت. همین میراث مشترک و وحدت ذاتی و خویشاوندی بنیادین را در کنش آفرینندگی و منش هنرمندانگی او می‌توان از دیرینه و کهن‌ترین لایه‌ها و دوره‌های گذشته تا عصر جدید ملاحظه کرد.

فرآورده‌های فرهنگی و هنری بدوی‌ترین اقوام

همچنان انسان مدرن را مسحور خود کرده است. ذوق زیباشناختی هومر و آثار حماسی و هنرمندانه او همچنان ذائقه ما را تحریک کرده و برمی‌انگیزد. همین‌طور روح بلند و حماسه پرشکوه شاه‌نامه حکیم توس؛ بر همین سیاق حماسه گیلگمش. دقت ریاضی و نظم هندسی معبد پارتنون و ترکیب اندام‌وار و معماری پرشکوه و اجلاالی تخت جمشید همچنان عالمی را شیفته خود کرده است. این‌ها همه میراث مشترک سنت و فرهنگ و مدنیت و معنویت بشری ما هستند که اصطلاحاً در دوره جدید، موارث فرهنگی اطلاقشان کرده‌اند. فرهنگ و هنر هر دو یک میراث مشترک هستند. چنان‌که پیش‌تر نیز گفته‌ایم فرهنگ، آشیانه سنت‌ها، بصیرت‌ها، حکمت‌ها و تجربیات زنده نسل‌ها و گنجینه ذخایر معنوی میراث‌ها و زیستگاه انسان بودن ماست. هنر نیز چنین است. آثار هنری از هر نوعی، تجسمی و کلامی و نمایشی و امثالهم از گران‌مایه‌ترین ذخایر فکری و ذوقی و پایان‌ناپذیرترین منبع الهام ملت‌هایند. هنر و هنرمندانگی از ریشه و بنیاد کنشی است فرهنگی. بدون فرهنگ که نمی‌توان هنر داشت. هنرها در فرهنگ‌ها بالیده‌اند و فرهنگ‌ها به هنرها. یک جامعه هر اندازه فرهنگی‌تر زیسته، هنرمندانه‌تر آفریده.

قوه و قابلیت پوئیک یا سرشت آفریننده، مولد، سازنده، فرآورنده و پرورنده فرهنگ و هنر. فرهنگ، تجربه و آهنگ زندگی است. هنر، محمل و منش آفرینندگی. آفرینندگی، کنش آزادی است. فرهنگ، مکلف می‌کند، هنر، آزاد. نسبت آزادی و تکلیف، خویشاوندی و نسبت ریشه‌ها و بنیان‌هاست. این، بهای آن است. انسان چون آزاد است، مکلف است. هر وجودی به مقیاس و گستره آزادی، مکلف است و مسئول. انسان هنگامی اسیر آزادی خویش شده است که در تمنا و تحقق آزادی بدون احساس تکلیف و قبول مسئولیت گام برگرفته و کوشیده است. فرهنگ، دیالوگ بنیادین بین آزادی و تکلیف است و مسئولیت. تنش و تعارض‌های کشنده هنگامی آغاز شده است که تنها در تلاش تحقق یکی به بهای تردید و انکار و نادیده گرفتن دیگری گام برگرفته ایم. فرهنگ، سرشت و بنیانی «پوئیک» (Poetic) یعنی مولد، سازنده آفریننده، زاینده و روینده و پرورنده دارد. هیچ شکلی از فرهنگ و یا اساساً تکون و تشکیل، حضور و ظهور فرهنگی انسان در جهان بدون کنش، اراده، عزم و آهنگ پوئیک، یعنی شالوده ریختن و ساختن و بنیاد نهادن و آفریدن و پروردن و فرآوردن نه ممکن و نه آن‌که قابل تصور است. هنر، محسوس، ملموس، زنده، پویا، بالنده و خوش‌آهنگ‌ترین جنبه‌های بنیادین و ذات پوئیک یا قوه و قابلیت سازندگی و آفرینندگی فرهنگ

فرهنگ، آشیانه سنت‌ها، بصیرت‌ها، حکمت‌ها و تجربیات زنده نسل‌ها و گنجینه ذخایر معنوی میراث‌ها و زیستگاه انسان بودن ماست. هنر نیز چنین است

برای انسان عهد باستان بی‌افکندن و شالوده ریختن، بنیاد نهادن و ساختن و بنا کردن و آفریدن معنای آیینی و قدسی داشت. بن بخشیدن و همسو شدن با آهنگ آفرینش و عبور و خروج از عدم و هاویه و آشفتگی ازلی و ظلمت و تیرگی و امر نامقدس، تشرف به سطوح و مقدس‌تر هستی و ورود به قلمرو نظم و سامان و آهنگ و زیبایی نیز بود. هر فرهنگی نیز شخصیت، هویت، آهنگ و ذائقه سازندگی و ذوق آفرینندگی و منش هنرمندانه‌گی و روح زیباشناختی خاص خود را در هر دوره و مرحله‌ای از تاریخ به منصف ظهور نهاده و آشکار و بیان کرده است. برخی فرهنگ‌ها تمایل و کشش به سمت آهنگ «پوئتیک» گرافیک و ارگانیک با پیکروار داشته، همانند فرهنگ و مدنیت مینوسی در کرت^۷ عصر مفرغ یا فرهنگ و مدنیت عالم ایرانی - اسلامی. برخی دیگر ذائقه و آهنگ «پوئتیک» هندسی و بنایی و تجسمی یا ژئومتریک و تکتونیک و پلاستیک را ترجیح داده‌اند، چنان که فرهنگ و مدنیت هلنی - رومی؛ آهنگ و عنصر «پوئتیک» در همه عرصه‌های حیات فرهنگی ما حضور دارد. به همین شیارهای منظمی که یک کشاورز با خیش به هنگام شخم زدن بر چهره زمین می‌نگارد، توجه کنید. به آهنگ کار آن‌ها به هنگام درو بنگرید. صدای آهنگین چکش و سندان فلزکاران بازارهای سنتی را ملاحظه کنید. در ریتم شتاب‌گرفته و ملتهب تولید همین کارخانه‌های عالم مدرن اندکی تأمل کنید. هندسه خیابان‌ها، میدان‌ها، ترتیب نشون‌ها و نورافکن‌ها و چراغ‌های برق و ردیف فروشگاه‌های شهرهای مدرن، همه مبین و مؤید سرشت «پسوئتیک» و حرکت و کنش بسا آهنگ و ریتم فرهنگ‌هاست. فرهنگ‌ها هر اندازه از ریشه‌ها و بنیان‌ها کنده و افکنده‌تر شوند، منحط و متزلزل‌تر خواهند شد و هر اندازه منحط و متزلزل‌تر، بسا آهنگ و بسا آشفته و شلخته و نازیبا و سترون‌تر می‌شوند. فرهنگ، آهنگ زندگی است و آهنگ زندگی، «پوئزی» خاص خود را آشکار و عیان می‌کند.

است. مارتین هایدگر با تأسی و رجوع به همین معنای بنیادین مفهوم گران‌مایه هلنی «پی نیسی» یا «پوئزی»، همه هنرها را در سرشت خلاق و آفریننده و قوه ابداعشان، خویشاوند و مشترک می‌داند. متأسفانه در ترجمه‌های فارسی، معانی بنیادی‌تر مفهوم هلنی «پوئزی» که هم سازندگی و آفرینندگی را شامل می‌شود، هم زاینده‌گی و پرورندگی را که مورد نظر هایدگر^۸ بوده، چندان توجه نشده و مورد غفلت قرار گرفته است. شمار بسیاری از اصطلاحات و مفاهیم کلیدی زبان و اندیشه و فرهنگ هلنی با همان شاخ و برگ‌ها و بار معنایی خود وارد زبان‌های لاتینی تبار اروپایی نشده‌اند. برخی از آن‌ها نیز نه ایمن از تحریف ماندند و نه مصون از کژفهمی. هایدگر از جمله متفکرانی است که عمیقاً به این مسئله توجه کرده و عملاً کوشیده آن‌ها را در خاستگاه و زادگاه و زیستگاه هلنی‌شان تبارشناسی و معناکاوی کرده و بفهمد. اصطلاح «پی نیسی» یا «پوئزی» از جمله آن‌هاست. شعر، تنها یکی از شمار متعدد معانی «پی نیسی» یا «پوئزی» را در زبان عهد باستان یونان شامل می‌شده است. حتی در زبان یونانی جدید نیز همین واژه در ترکیب با واژه‌های دیگر توانسته همچنان معانی بنیادین و باستانی‌اش را که همان سازندگی و آفرینندگی و فرآوردن و پروردن بوده است، حفظ کند. مراد ما از سرشت «پوئتیک» فرهنگ به همین معنای بنیادین است. توضیح خواهیم داد که سازندگی و آفرینندگی چه اندازه عمیق و وثیق با آهنگ و نظم و ریتم و کنش‌های هارمونیک، سخت و استوار تنیده و در پیچیده و تا چه حد بنیادی آهنگین داشته و در نظم و آهنگ و ریتم موجودیت و معماری خود را نمایانده و آشکار کرده است. وقتی ریشه‌ها و بنیان‌ها مورد تردید قرار گرفته و متزلزل شده و فرهنگ در معرض مخاطره افول و انحطاط گرفته، آهنگ خود را از کف داده و حرکت و شور زاینده‌گی و سازندگی و آفرینندگی در آن متوقف شده و همانند زمینی بابر و سترون و نازیبا و تهی از قابلیت رویش و بی‌بهره از طراوت زندگی درمی‌آید.

فرهنگ، کیفیت زندگی، تجربه و حضور آدمی است در جهان

امر کیفی در فرهنگ و هنر

فرهنگ، کیفیت زندگی، تجربه و حضور آدمی است در جهان. هنر نیز سرشتی کیفی و کیفیت‌بخش داشته و در کیفیت‌بخشیدن زندگی آدمی نقش مؤثر و تعیین‌کننده را ایفا کرده است. زندگی و جهان را هر اندازه کیفی و ژرف‌تر تجربه کرده‌ایم، فرهنگی‌تر نیز زیسته‌ایم. هنر نیز هر اندازه بر سرشت کیفی خود پای‌بند بوده و تأکید ورزیده و از ریشه‌ها و بنیان‌های کیفی خود سربرکشیده و دست به آفرینندگی زده است، صورت‌ها، ترکیب‌ها، تناسب‌ها، ریتم‌ها، وزن‌ها و آهنگ‌های ماندگار و اصیل‌تر را پدید آورده است. همان «قناعت استحصانی» (Aesthetic Economy) یا «اقتصاد و قناعت هنری» (Economy of Art) که در هنر و آفرینش آثار هنری ماندگار، نقش مؤثر و تعیین‌کننده داشته و شاهد بوده‌ایم، در فرهنگ نیز مصداق دارد. فرهنگ، کیمیاگری روی ماده خام، غواصی در اقیانوس هستی و تجربه معنا و معرفت زندگی در اعماق و فهم حقیقت هستی. در مرزها و کرانه‌هاست. فرهنگ، حجم و کمیت نیست. حجم‌ها و کمیت‌ها ابزار کیفیت‌هایند و ارزش‌ها و هدف‌ها و آرمان‌ها و مقصدهای ماندگار و متعالی‌تر فرهنگ‌ها. می‌توان با آب و گل و خشت خام ارگی بنیان نهاد و اثری هنرمندانه و ماندگار آفرید و بالعکس می‌توان بر کوهی از امکانات علمی و فنی و طراحی و مهندسی و تلی از مواد و مصالح مستحکم روز تکیه زد و ناتوان از ساختن و آفریدن حتی یک دیوار و حصار و سقف ماندگار بود. فرهنگ‌ها هر اندازه از بنیان‌های کیفی خود فاصله گرفته و هجرت کرده‌اند، حجم‌گرا و کمیت‌زده‌تر شده و پرشتاب‌تر نیز طریق افول و مسیر انحطاط را پیموده‌اند. دوره‌های افول و انحطاط فرهنگ‌ها اغلب مقارن و مصادف بوده است با کمیت‌زدگی و حجم‌گرایی فرهنگ‌ها و هنرها و سیطره ذائقه‌های هرزه و پرتکلف و ذوق زیباشناختی سطحی و بزک‌کار و نازیبا.

همان آشکارگی که در هنر و اثر هنری، مارتین هایدگر

می‌نگریست، در فرهنگ نیز مصداق دارد. هنر، خود فرهنگی‌ترین ظهور و آشکارگی فرهنگ است. فرهنگ با کیمیاگری و میناکاری روی زندگی خام و طبیعی قابلیت‌ها و ظرفیت‌ها و مزیت‌ها و معنا و معرفت و حقیقت هستی و حیات را کوشیده است، آشکار کرده و از آن چه خام و مستور و مکنون (Lethe)^۱ بوده عبور کرده و حقیقت چیزها (A - Letheia) را آشکار و عیان کند.

فرهنگ، زیستگاه و رستنگاه و بیشه‌زار رویش و رشد و روح و تجربه جمعی است. هنر محمل و آشیانه تجربه شخصی؛ لکن نه به معنای مطلق. فرهنگ گران‌بار و غنی از تجربه فردها، شخص‌ها، جنس‌ها، صنف‌ها و قشرهاست. هنر نیز تجربیات شخصی وجودی است که چشمه‌ساز و جویبارها و جریان‌ها و بسترهای تجربیات معنوی دوره‌ها و روح جمعی نسل‌ها در آن جاری است. در مرتبه انسان کامل، تجربه شخصی حتی ابعاد جهان‌شمول‌تر از روح جمعی فرهنگ داشته و انسان کامل، هستی را در کرانه‌ها و حیات را در اعماق زیسته و تاریخ‌ها و دوره‌ها و زمان تاریخی را پشت سر نهاده و تا مراتب متعالی‌تر وجود تشریف می‌یابد. اگر آثار هنری، صرفاً تجربه شخصی هنرمند بود و تجربه انسان کامل، محدود به تجربه فردی او می‌شد، نه آن آثار ذائقه ما را برمی‌انگیخت و نه این روح جهان‌شمول و وجود از خود رسته متشرف به مراتب متعالی وجود می‌توانست ما را تسلیم حقایقیت پیام و ایمان خود کند.

انسان تنها در مواجهه با امر «زیبا» حساس نبوده است. امر مقدس، مرتبه انسان کامل و مقام عصمت نیز او را سخت برمی‌انگیخته است. هر اندازه آن را مدیون هنر و خلاقیت‌های هنرمندان بوده‌ایم، این را مرهون فرهنگ و حیات معنوی و روحانی‌تر فرهنگ‌ها. در فرهنگ‌های سنتی و آیینی حسن و قدس، امر زیبا و والا و مقدس از یک چشمه‌ساز و جویبار تراویده و جلوه و ظهور یگانه نیز داشتند. آن‌چه زیبا و والا و اجلالی بود، پرلطف مقدس هم بود. هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و زیباشناسی دوره جدید به دلیل سوء استفاده‌های طولانی و تأسف بار تاریخی از امر مقدس در توجیه و تثبیت و تحکیم و تداوم کانون‌های سلطه و سیادت و ستم و سرمایه و ثروت و دلیل‌ها و علت‌های بسیار دیگر ریشه‌های این یک را از عرصه فرهنگ و مدنیت مدرن برکنده و زدوده و در جهت کندن و افکندن ریشه‌ها و بنیان‌های آن یک گام برمی‌گیرد. ظهور، تجربه و انکشاف امر مقدس در فرهنگ، خود مؤید سرشت کیفی فرهنگ و مبین قابلیت‌ها و مزیت‌های معنوی و حیات باطنی‌تر انسان در جهان و حضور تاریخی‌ش بوده است. غیبت آن نیز در فرهنگ و مدنیت دوره جدید عواقب، تبعات و عوارض منفی و هول‌انگیز

بسیاری را در پی داشته است. تخریب‌های گسترده و بی‌مهار محیط‌زیست و زیستگاه‌ها و موارث فرهنگی، تخریب و تحریف و تحقیر و انکار پیشینه و سابقه معنوی ملت‌ها، افول منزلت و شأن متعالی تر انسان، سرگشتگی، اضطراب تنش‌های روحی و آشفتنگی‌های فکری در حیات فردی و جمعی اقشار مختلف اجتماعی، خروج ذائقه‌های لوس و هرزه و بی‌ریشه و بنیاد در عرصه هنر و هنرمندنگی، حجم‌گرایی، کمیت‌زدگی، تکلف و موارد و مصادیق بسیار دیگر در ذوق و منش زیباشناختی بسیاری از فرهنگ‌ها و ملت‌ها همه مبین این واقعیتند که ناگجا و چه اندازه دوره جدید جنبه‌های کیفی و بنیان‌های معنوی و لایه‌های قدسی تر فرهنگ را مورد تردید یا انکار قرار داده است.

پی‌نوشت:

۱. خرمشاهی، بهاء‌الدین، حافظ‌نامه، بخش دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، ۱۳۶۷ ه. ش. / ۱۹۸۸ م، ص ۸۶۶.
۲. همان، ص ۱۲۳۲.
۳. ملاصالحی، حکمت‌الله، «موزه، پدیده شرایط جدید تاریخی»، مجله موزها، ش ۲۲، ص ۱۳۷۸، صص ۳۱-۲۲.
۴. کشف پیش از تاریخ، یکی از دستاوردهای مهم و بی‌سابقه باستان‌شناسی در دوره جدید بوده است. این دوره به لحاظ زمانی، طولانی‌ترین بخش از حیات بشر را در خود گرفته است. چند هزاره تاریخی طرفه‌العینی در قیاس با بیش از دو و نیم میلیون سال حیات پیش از تاریخی آدمی نبوده است. تراکم، شتاب، فشار و حجم سنگین رویدادها در دوره کوتاه تاریخی چنان به وقوع پیوسته که تصور کنیم با انفجاری مهیب مواجه بوده‌ایم. هرچند هنوز اطلاعات ما از لایه‌های درونی‌تر حوادث پیش از تاریخی و چگونگی وضع وجودی بشر بسیار اندک و ناچیز است، مع‌ذک، اطلاعات گسترده و آگاهی عمیق‌تر از آن‌چه در این دوره طولانی و پیچیده به وقوع پیوسته، می‌تواند تأثیر جدی بر معرفت، منظر و فهم ما از رویدادهای طرفه‌العین دوره تاریخی بگذارد. علی‌رغم آن‌که اکنون حجم عظیمی از منابع باستان‌شناسی و انسان‌شناختی در کف ماست، مع‌الوصف، واقعیت این است که هنوز به درستی هیچ نمی‌دانیم در آن هزاره‌های طولانی، مهم و سرنوشت‌ساز پیش از تاریخ تاریخ آدمی بر بشر چه گذشته است.
۵. تاریخ از منظر «فوکو» تاریخ گسست‌ها و گسل‌هاست. کار باستان‌شناس نیز کشف و نبش و پیگردی همین گسل‌ها و گسست‌های تاریخی است.

Foucault, M, The Archaeology of Knowledge.

Translated by A. M. Sheridan Smith. New York: Harper Colophon, 1972.

۶. واژه هلنی «پی نیسی» از مصدر و فعل..... که به معنای ساختن، شکل بخشیدن، پروردن، فرآوردن، آفریدن، انجام دادن چیزی یا ساختن چیزی با دست و سرودن شعر و امثالهم آمده، مشتق شده است. شعر، یکی از شمار متعدد معنای واژه «پی نیسی» یا «پوئزی» را در زبان هلنی شامل می‌شود. «هایدگر» در اثر خود، «خواستگاه اثر هنری» بر معانی اولیه و بنیادین واژه «پوئزی» یعنی ساختن و آفریدن و پروردن و فرآوردن تأکید داشته است. مترجم یونانی اثر او نیز در پانویشت‌های مفصل ترجمه خود به این نکات ظریف اشاره و تأکید کرده است.

Hidegger. M. POE EU H TOU EPTOU TEXNH .
Translated in Greek by I. TZAVARAZ, Athens Dodoni
1986.

۷. فرهنگ و مدنیت مینوسی (Minoan Civilization) یکی از گرافیک‌ترین تمدن‌های عهد باستان است. این تمدن در عصر مفرغ یا اوایل هزاره سوم در جزیره کرت در قطب مدیترانه پدیدار شد و تا اواخر هزاره دوم تداوم یافت. روح گرافیک، پرلطف و منش هنرمندانگی و ذوق زیباشناختی زنانه را در همه صور هنرهای تجسمی مینوسی اعم از معماری، دیوارنگاری، کوزه‌گری، هنر، مهر، پیکرنگاری و پیکرتراشی به خوبی می‌توان مشاهده کرد. آیین مردمان کرت نیز در این دوره بر مدار ایزد-بانون یا الهگان مرگ و زندگی و باروری و طبیعت و جنگل و تندرسنی تمرکز داشت و روح زنانه به‌ویژه منش مادرانه بر آن سیطره داشت.

۸. «لیتی»..... اسم مؤنث در زبان یونانی است که به معنای فراموشی، غفلت و نسیان است در اساطیر یونان واژه‌گروان معنا و پرمایه‌ای است که با مرگ یا «تاناتوس» همزاد آمده است. این‌که چرا اندیشه هلنی مفهوم «الیتیا» با حقیقت را از واژه «لیته» یا نسیان یا فراموشی اخذ می‌کند، نکته‌ای است بسیار مهم. «هایدگر» در فهم هنر نیز روی «الیتا»ی یونانی یا حقیقت، میناکاری بسیار کار کرده است.

OP. Cit: M. Hidegger, POE EU H TOU TEXNH .EPTOU

